

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اسعد الله ایامکم جمیعاً ان شاء الله همه مورد عنایات ویژه‌ی رسول گرامی اسلام و آل طاهرنش ان شاء الله بوده باشید و باشیم.

بحث در طایفه‌ی سوم از روایات وارده‌ی در باب دعا بود که در طایفه‌ی سوم امر شده است به دعاء برای اخوان و گفتیم اطلاق دارد هم شامل می‌شود اخوان مطیع را، هم فاسق را و هم دعای برای ترقیات معنوی آن‌ها و بالاتر رفتن رتب معنوی آن‌ها و هم اجتناب از گناهان و انجام واجبات، اطلاق همه‌ی این‌ها را می‌گیرد «عَلَيْكَ بِاللُّعَاءِ لِإِخْوَانِكَ يَطْهَرُ الْعَيْبُ» گفتیم استدلال به این طایفه که یک روایت بیشتر در این طایفه پیدا نکردیم نمی‌دانم آقایان حالا روایت دیگری هم پیدا کردند یا نه؟ اما این روایت که روایت همدان بن اعین بود بحسب نقل جامع احادیث شیعه از مستطرفات سرائر، از کتاب ابن قولویه یا روایت ابن قولویه، دو تعبیر وجود دارد گفتیم استدلال به این روایت دارای مناقشاتی است که باید بحث بشود.

مناقشه‌ی اول مناقشه‌ی سندی بود که هم همدان بن اعین گفتیم مجهول حاله، هم طریق و واسطه‌ی بین ابن قولویه و حمران بن اعین، چون فاصله‌ی زمانی فراوانی دارند بیان نشده و به نحو ارسال جزمی هم نیست که بگوییم از این جهت اشکال برطرف می‌شود؛ بنابراین این اشکال سندی وجود دارد اما همان‌طور که آن‌روز آقایان فرمودند که در رسائل حمران ابن اعین هست. بعید نیست این‌چنین باشد و نسخه‌های حالا خود ابن مستطرفات سرائر که چاپ جدا و مجزا دارد و مرحوم آقای ابطحی رحمه الله زحمت کشیدند و خیلی با نسخی مقابله کردند و حواشی زیادی زده شده بر این، این‌جا هم حُمران ابن اعین هست نقل وسائل هم در چند جا که ایشان نقل کرده، حُمران نقل کرده، مرحوم مجلسی هم در بحار حمران نقل فرموده. ظاهراً خود سرائرهای سه جلدی هم که طبع انتشارات جامعه‌ی مدرسین هست حمران نقل کرده، به حسب آنچه که در نرم‌افزارها هست حالا من داشتم این کتاب سرائر سه جلدی را نمی‌دانم به کی دادم برای امانت ولی تا حالا به دست من نرسیده و یادم هم رفته که به کی دادم. این را هم آنچه که در نرم‌افزار هست از این نقل می‌کند یعنی حالا منتها این‌ها چون تایپ می‌کنند نه این که اسکن کرده باشند آدم خیلی اطمینان صد در صد ندارد ولی بالاخره فعلاً در نرم‌افزارها این‌چنین است. بنابراین با وجود این جهات بعید نیست که بگوییم اطمینان داریم که این همان حمران بن اعین هست ولیکن بالاخره آن اشکال ارسال بین ابن قولویه و ایشان برقرار است و بخاطر آن اشکال از نظر سند اشکال دارد.

س: استاد ببخشید همین‌جا در عبارت سرائر هست که مثلاً حمران بن قال، این عبارت،

عبارت ابن قولویه است ابن قولویه می‌گوید حمران بن اعین قال؟

ج: نه این قال‌ها که بعد از اسم افراد گفته می‌شود این‌جور نیست این‌طوری هست آن عطف به قبل است چون روایت نهم این هست رقم نهم این هست که ابی‌ذر، و الا اگر ابتدای بود باید بگوید ابوزر، این ابی‌ذر عطف به قبل است عن ابی عبد الله یا قبلی عنه، این‌جا هم یعنی عن ابی‌ذر، عن جابر، تا بعدش عن ابی بصیر، عن عیسی بن عبد الله، عن حمران بن اعین، یعنی نقل شده از حمران بن اعین که چه گفت؟ قال. پس بنابراین اسناد جزمی نیست در این‌جا یعنی که بگوییم که ابن قولویه دارد می‌فرماید، این دارد می‌گوید از او نقل شده که گفت، ترجمه‌ی آن این هست نقل شده که گفت از او نقل شده که گفت، خودش نمی‌گوید که گفت که بگوییم اسناد جزمی دارد می‌دهد.

اشکال دومی که این‌جا وجود دارد این هست که این علیک بالدعاء گفتند که در تمام نسخ کلمه دعاء نیست، در بعضی از نسخ که اسم آن را گذاشتند نسخه‌ی الف ظاهراً در آن‌جا بیاض، این قسمت بیاض است. علیک لإخوانک، این‌چنینی هست علیک لاخوانک،

س: ...

ج: بله جای آن خالی هست.

حالا شاید ناسخ نتوانسته بخواند جایش را خالی گذاشته یا بالاخره آن نسخه‌ای که به دستش رسیده ممکن است پس این‌جوری باشد علیک بالاستغفار لاخوانک، چون داریم که استغفار کن برای برادرت، شاید علیک بالاستغفار لاخوانک باشد نه علیک بالدعاء، لعل علیک بالاستغفار، علیک بالصدق، علیک بالعاطفه لاخوانک یا امثال این‌ها بالتودد باخوانک، همه‌ی این‌ها احتمال دارد وقتی که سفید باشد جای همه‌ی این‌ها هست.

پس بنابراین گفته می‌شود که ما آن نسخه‌ی اصلی که به دست‌مان نرسیده به واسطه‌ی این نسخی است که این افرادی که حالا ثقات هستند به دست ما رسیده. بعضی‌ها دارند نقل می‌کنند که آن بالدعاء است بعضی‌ها هم جای آن خالی گذاشتند می‌گویند نه بالدعاء نبود، شاید هم در آن نسخه‌ی خود ابن ادریس مثلاً بیاض بوده پس بنابراین برای ما احراز نمی‌شود که آن‌چه که ابن قولویه از حمران بن اعین نقل فرموده است چه هست؟ وقتی که احراز نشد، استدلال به روایت ولو صحت سند و اعتبار سند هم داشته باشد ساقط می‌شود.

و لکن جواب از این شبهه این هست که هیچ وقت لا اقتضاء با مقتضی معارضه نمی‌کند. آن‌هایی که نقل کردند آن ثقات می‌گویند که دعاء است آن‌ها دعا نقل کردند این آقا که بیاض گذاشته معنایش این هست که من نمی‌دانم نتوانستم بخوانم ممکن است که این باشد پس این می‌گوید لا‌ادری هست من نمی‌دانم آن‌ها دارند شهادت می‌دهند که نسخه چه بود؟ بالدعاء بود، این کسی که بیاض گذاشته یعنی من این جمله را نتوانستم بخوانم تردید یا داشتم یا نتوانستم بخوانم. نفی نمی‌کند آن‌چه که آن‌ها می‌گویند، تعارض در جایی است که این حرف دیگری را نفی کند احدهما حرف دیگری را نفی کند اما اگر نه نفی نمی‌کند حرف او را، می‌گوید من اطلاعی ندارم این بیاض معنایش این هست که من اطلاع ندارم یا نتوانستم بخوانم بنابراین این اشکال مندفع است.

جواب اشکال بعدی این هست که این روایت ولو این که سندش درست باشد و از این اشکال دوم رفع ید کنیم این و علیک بالدعاء لإخوانک در سیاق امور استجابی واقع شده

چون قبلش این هست که «وَإِيَّاكَ وَ الْمِرَاحَ فَإِنَّهُ يُذْهِبُ هَيْبَةَ الرَّجُلِ وَ مَاءَ وَجْهِهِ» در بعضی از نقل‌ها هم هست که در بعضی از کتب، همین روایت را «عن ابی جعفر الباقر علیه السلام وَ إِيَّاكَ وَ الْمِرَاحَ فَإِنَّهُ يُذْهِبُ هَيْبَةَ الرَّجُلِ» یعنی با باء تعدیه شده این‌جا به باب افعال برده شده یذهب هیبة الرجل، «وَ مَاءَ وَجْهِهِ وَ عَلَيْكَ بِاللُّغَاءِ لِإِخْوَانِكَ يَطْهَرُ الْعَيْبُ فَإِنَّهُ يَهِيلُ الزُّرْقَ» گفته می‌شود چون این در سیاق معطوف علیه آن چه هست؟ یک امر مستحب است. این سیاق، سیاق واحد است یا همین‌طور قبلش هم این هست فرموده است که «أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِيَّاكَ وَ الْمِرَاحَ فَإِنَّهُ» جواب این مسئله هم دو تا مطلب است: یک؛ این که وحدت سیاق قبلاً بیان کردیم وحدت سیاق قبول نیست بعضی فرموده‌اند دا سیاق قرینه است بر این که مراد یکی است اما این مطلب تمام نیست چون وحدت سایق لو سَلَمَناها این می‌گوید مستعملٌ فیها، این‌ها یکی هست اما مراد جدی هم باید یکی باشد بر این دلیل نداریم که مراد جدی هم باید یکی باشد فلذا در روایات فراوان، بر است روایات که امور مستحبه و واجبه را به هم عطف کرده و این باعث نمی‌شود که بگویم این خلاف سیاق است خلاف آن‌چه که عرف قائل است و الا اگر این جور باشد اگر عرف حاکم است و ذوق ادبی عرفی اقتضا می‌کند که باید وحدت داشته باشد سیاق، همه‌ی این روایاتی که سیاقش وارد نیست باید بگویم خلاف این مطلب ادبی و ذوق ادبی بیان شده است و حال این که چنین چیزی به حسب ارتکاز ادبی احراز نمی‌شود و احساس نمی‌شود.

س: استاد اگر مستعمل فی واحد باشد اصل این هست که ...

ج: این حرف از کجا درآمده؟ قاعده‌ی عقلی این هست که اگر مرخصی دارد خیلی خوب، اگر ندارد هیچ، همه را بعث دارد می‌کند منتها برای بعضی از آن‌ها مرخص داریم بعضی نه. گفته غسل للجمعه و الجنابه، برای جمعه‌ی آن مرخص پیدا کردیم لابس پس می‌گویم مراد جدی این‌جا وجوب نیست و ترخیص دارد؛ اما للجنابه را که پیدا نکردیم پس بنابراین آن، این جور نیست که در و معنا استعمال شده باشد مستعملٌ فیها دو تا باشد این جور نیست.

س: حاج آقا ما جایی داریم که در یک روایت هم واجب را از آن روایت بفهمیم مستقلاً هم مستحب را؟

ج: بله، مثل همین روایتی که گفتیم. بله فراوان است این که نگاه کنید به ادله‌ای که در باب طهارت، در باب صلاة، حج، جاهای دیگر، جاهای دیگر، این‌ها فراوان است.

پس بنابراین به وحدت سیاق هم نمی‌توانیم این حرف را بزنیم، علاوه بر این که این‌جا اصلاً سیاق ممکن است که بگویم اصلاً خودش ملاحظه نشده و رعایت نشده چرا؟ چون فرمود اوصیک بتقوی الله، تقوای الهی واجب است یا واجب نیست؟ تقوا اگر بگویم که یک مرتبه‌ی بالاتر از عدالت است واجب نیست اما اگر بگویم تقوا همان چه هست؟ همان عدالت است این طبق روایات فرموده آقا تقوا عبارت است از این که «أَنْ لَا يَفْقَدَ اللَّهُ فِيمَا أَمَرَ، وَ لَا يَجِدَ فِيمَا نَهَاكَ» آن‌جاهایی که نهی فرموده تو را آن‌جا نیاید آن‌جایی که امر فرموده آن‌جا تو را مفقود نیاید. و به عبارت دیگر یعنی ممثّل اوامر و تارک منہیات باشی، بنابراین این مساوی می‌شود با همان مسئله‌ی عدالت.

س: ظهر الغیب داریم یعنی باید اگر دعا واجب باشد پس باید حتماً غیب واجب باشد اگر در جلویش دعا بکنی واجب نیست.

ج: بله چه عیبی دارد؟

اشکال بعدی:

اشکال بعد این هست که همان حرف‌هایی که در روایات قبل زدیم این‌جا هم می‌آید آن قرائتی که در طایفه‌ی ثانیه می‌زدیم و آن این بود که این به ضرورت فقه این امور مسلّم واجب الهی نیست که اگر کسی ترک کند جهنم داشته باشد چون لو کان لبان و ظهر، همان بیانی که حضرت امام قدس سره داشتند که اگر بر هر کسی واجب بود که فی ظهر الغیب دعا کند برای اخوان، این یک واجب الهی بود. مثل نماز واجب است روزه واجب است این هم واجب بود. این لبان و ظهر، و حال این که می‌بینیم که حتی متبرعین و علما و بزرگان تقید به این مسئله ندارند نه به نحو خاص که تک تک اخوان را بخواهند دعا کنند و نه به نحو عام که همیشه مقید باشند و دعا بکنند که خدایا اخوانا المسلمین، اخوانا المؤمنین، این‌ها را هدایت کن این‌ها را چه کن، بنابراین این جواب که آن‌جا داده می‌شد در طایفه‌ی ثالثه هم نسبت به اخوان داده می‌شود. باز جواب دیگری که آن‌جا داشتیم این‌جا باز می‌آید و آن این هست که گفتیم انعقاد اطلاق و جریان مقدمات حکمت در جایی که احتمال متوقّر و فراوان وجود قرینه‌ی حاقه هست این‌جاها مقدمات حکمت تطبیق نمی‌شود چون یکی از مقدمات حکمت چه هست؟ این است که مولا قرینه‌ای بر خلاف اقامه نکرده. این که قرینه‌ای بر خلاف اقامه نکرده از کجا به دست می‌آید؟ یا باید علم وجدانی داشته باشیم یا مواردی که سیره‌ی عقلاء است؛ عقلاً وقتی به دست‌شان نرسید در این‌جاها، می‌گویند اصل عدم قرینه است اصل این است که چیزی اقامه نکرده اما عقلاء کجا این حرف را می‌زنند؟ وقتی یک شواهد مهمه‌ای بر این که احتمال دارد قرائن حاقه‌ای بود ولو آن قرائن حاقه لفظیه نبوده پس کنش شارع از رفتار شارع، از مواضع شارع واضح بوده برای مردم و احتیاج به گفتن نداشته که نگفتند فلذا است که در این موارد اصل عدم قرینه جاری نمی‌شود این‌جا هم همین‌جور است که با توجه به فرمایش صاحب جواهر قدس سره که فرمود احدی فتوا به وجوب نداده از آن طرف فرمایش امام که فرمود جنس این مطلب به خاطر کثرت ابتلاء جوری هست که لو کان لبان، پس این ولو ما به خود این‌ها اتکاء نکنیم که در جواب‌های قبل و اشکال‌های قبل اتکاء کردیم می‌گوییم لا اقل این‌جوری هست که این‌ها یک شواهد مهمه‌ای هستند برای این که لعلّ این یک امر غیر ملفوظی بوده که همه متوجه بودند مذاق شرع، حکم شرع، موقف شرع این نیست که واجب باشد این کار، کار اخلاقی حسنی است نه یک کار واجب که ترک آن فسق بیاورد، جهنم بیاورد. پس بنابراین با توجه به این نمی‌توانیم بگوییم الدعاء للاخوان یعنی همانی که فاضل مقداد فرمود حتی این را هم می‌گیرد که یعنی برای این که آن عاصین دست از عصیان‌شان بردارند حتی برای آن‌ها هم باید، برای این جهت بخصوص، برای این جهتش، نه برای غفران‌شان دعا کند؛ خدایا این‌ها را ببخش. نه که حالا دست بردارد، تو ببخش، ولو حالا این‌ها تا آخر عمرشان هم مرتکب این شده‌اند و از دنیا رفته‌اند یا الان هم هستند ولی حالا ممکن است که این‌ها دست برنمی‌دارند این از ریش‌تراشی دست برنمی‌دارد خدایا ولی تو ببخش، این که عیب ندارد این هم دعا هست این که بخواهیم اطلاق بگوییم که اطلاق دارد حتماً باید آن دعا به هدایت باشد به این که دست از گناه بردارد تارک واجب نشود فاعل حرام نشود این به اطلاق باید اثبات بشود و این دلیلی نداریم بر این اطلاق، پس از این جهت هم....

و جواب اخیر:

جواب اخیر از این روایت این هست که این مقام، مقامی است که، این مقامی که حضرت در آن مطلب می‌فرمایند سه مطلب فرمودند یک مقامی است که در این مقام ظهور پیدا نمی‌کند کلام در این که امور واجبه را می‌خواهند بفرمایند چرا؟ چه مقامی هست این مقام؟ مقام توصیه است، پند است، چون سائل چه گفت؟ گفت اوص، آن غیر از حرف قبلی است که آن دو تا مطلب است؛ یک وقت آن حرف قبلی که می‌زیم در آن وصیت امیرالمؤمنین سلام الله علیه آن‌جا هم گفتیم که از آن وجوب در نمی‌آید آن‌جا گفتیم که وقتی میتی کسی می‌خواهد از دنیا برود وصیت می‌کند به اولادش، که آن وصیت هم به اولاد بود، وصیت به اولاد ظهور ندارد در این که این کارها وجوب شرعی دارد، در مقام این نیست که بخواهد بگوید وجوب شرعی دارد من از شما می‌خواهم نه، الزاماتی است خود موصی دارد به فرزندانش می‌کند. حالا ممکن است که در شرع آن‌ها مستحب باشد حتی ممکن است که مباح باشد ولی این دلش می‌خواهد این‌جوری، مقام وصیت یک مقامی نیست که ما از آن استفاده کنیم، ولو امام باشد که دارد وصیت می‌فرماید ولو معصوم باشد که دارد وصیت می‌کند. این ظهور پیدا نمی‌کند در این که می‌خواهد بگوید این‌ها شرعاً این‌چنین است در مقام شاریعت نیست بما الله مبین للاحکام، الان حرف نمی‌زند که ظهور پیدا کند در این جهت، بما الله که خواسته‌هایی دارد از اقرباء خودش، دارد یک مطالبی را می‌فرماید فلذا ظهور پیدا نمی‌کرد. حالا در جایی که نه از آن وصیتی نیست که برای بعد از موتش دارد چیزی می‌فرماید نه، تقاضا کردند آقا یک نصیحتی کنید ما را، یعنی کی دستور العمل ارتقایی را می‌خواهند توصیه آدم می‌رود می‌گوید، یک بزرگی را می‌بیند یک صاحب نفسی را می‌بیند می‌گوید آقا به من یک توصیه‌هایی بفرمایید. مقصودش این نیست که واجبات من را بگوید، مقصود این هست که یک دستور العملی که من را از این حقیض سفلی یک قدری بیاورد بالا، یک دستور العمل این‌جوری برای من بیان کن، این در این مقام است گفت اوصنی، آن وقت امام سلام الله علیه در جمله‌ی اولی وصیت فرمودند توصیه فرمودند پند فرمودند فرمود که اوصیک بتقوی الله، هم به حمل اولی و هم به حمل شایع این یک وصیت است در مابقی، در آن دو تا، و ایاک و المزاج، دیگر نفرمودند اوصیک، ولی به حمل شایع این همان چه هست؟ توصیه هست چون آن گفت اوصنی، حضرت دارند همان را جواب می‌دهند؛ پس و ایاک و المزاج فإِنَّه یدهب هیة الرجل و ماء وجهه، این همان چه هست؟ این هم به حمل شایع مصداق همان اوصنی است این هم یک توصیه‌ای است که حضرت دارد می‌کند. بعد هم که فرمودند و علیک بالدعاء، یعنی حالا که تو در مقام این هستی که از من خواستی یک دستورالعمل سلوکی به تو بدهم برای ارتقاء، بر تو باد که این کار را بکنی، مثل این که ما برویم خدمت بزرگی بگویم که آقا یک توصیه‌ای به ما بکن، یک پندی که آدم بشویم، می‌گوید علیک بصلاة اللیل. این علیک بصلاة اللیل نمی‌خواهد بگوید در شریعت واجب است همان که در شریعت مستحب است حالا تو چون آمدی توصیه می‌خواهی، حالا به تو می‌گویم به همان مستحب، علیک به این که آن مستحب را عمل بکنی، پس بنابراین این مقاماتی که مقاماتی است که شخص می‌آید یک دستورالعمل سلوکی یک توصیه‌ی اخلاقی، یک توصیه‌ای برای ارتقاء می‌خواهد امام علیه السلام در این مقامات مطالبی می‌فرماید، حتی صیغه‌ی امر به کار ببرند این دلالت نمی‌کند بر این که آن عناصری که امر به آن می‌فرماید در این مقام، این‌ها می‌خواهد بفرماید در شریعت به عنوان شریعت امور واجبی است، نه به عنوان توصیه‌ی اخلاقی که تو خواستی که ارتقاء معنوی پیدا کنی، من دارم به تو می‌گویم که این کارها را بکن. بنابراین این که کدامش به حسب شریعت واجب است کدامش واجب نیست این دیگر از خود صیغه‌ی امر و این‌ها نمی‌شود استفاده کرد این‌ها را باید از امور خارج استفاده کرد، از ادله‌ی خارجی استفاده کرد که این مجموعه‌ای که امام

فرموده است به عنوان یک توصیه، دستورالعمل و سلوک این کدام عنصرش واجب است کدام عنصرش مستحب است؟ حتی کدام عنصرش ممکن است مباح باشد ولی این جا به خاطر این آدم لازم بوده که بفرمایند که همین کار مباح را ملتزم باش، گاهی یک کاری مباح است اما شارع ممکن است یعنی امام در مقام تربیت به یک کسی بگوید همین مباح را ملتزم به انجام باش یا ملتزم به ترک باش، به خاطر خصوصیت شخصی که مورد است، به خاطر آن می‌فرمایند که این کار را بکن یا این کار را نکن.

س: بر خودش هم واجب نمی‌شود؟

ج: نه چون اصلاً آدمی که ... یک حرفی بزن که من آدم بشوم بر آن هم واجب نمی‌شود. چون ...

س: ...

ج: قرینه می‌خواهد که بخواهد بفرماید که بله، یا یک دستور خاص بفرماید از باب این که امام علیه السلام اگر به شخص خاصی دستوری فرمودند یعنی به عنوان امام، نه به عنوان یک راهنما، به عنوان امام امر مولوی فرمودند واجب اطاعت است ولو امر شخصی بفرماید امر شخصی امام هم وجوب اطاعت دارد مثل امر شخصی والد بنابر مذهب عده‌ای که می‌گویند پدر یا مادر امر شخصی هم کردند این وجوب اطاعت دارد ولو این که عدم امتثالش به ایداء و عقوبت آن‌ها نیانجامد، طبق آن فتوا، امام که دیگر مسئله‌اش روشن است پیامبر که مسئله‌اش روشن است.

فلذا به هذه الوجوه که عرض کردیم استدلال به این روایت هم برای اثبات این که واجب باشد این دعاء برای اخوان به این نحوی که فاضل مقداد رضوان الله علیه فرموده است فتحصل مما ذکرنا که ما دلیلی برای فرمایش فاضل مقداد پیدا نکردیم، فلذا به نحو شبهه‌ی حکمی و جویبه شک می‌کنیم که آیا این دعا بر ما واجب هست یا نه؟ بعد ما فحصنا و لم نجد دليلاً، شک می‌کنیم پس برائت شرعی، برائت عقلیه، همه‌ی این‌ها این جا جاری می‌شود این ..

س: تعلیل قرینه نمی‌شود برای استحباب؟ چون در روایات وقتی تعلیل می‌آورند ... وقتی روایات را نگاه می‌کنیم این‌هایی که تعلیل را می‌برد خصوص امور دنیوی، ...

ج: بله این هم در ذهنم بود ولی خیلی دلگرم نبودم به این مطلب که این جا بگویم چون هست در جایی که می‌گوید نماز ظهر را بخوان که مثلاً یک آثاری هم دارد چون واجبات هم یک آثاری دارد و تعلیلات در محرمات داریم که تعلیل شده، در واجبات داریم که تعلیل شده، مثلاً در حرمت خمر داریم که مثلاً باعث زوال عقلت می‌شود باعث اشکالات جسمی پیدا می‌کنی، اینها هم داریم. فلذا است که ...

این الی هنا، پس این تفسیر هم نتوانست دلیل واضحی داشته باشد این تفسیر چندم بود؟ تفسیر دهم، از این جا به بعد ما مطالبی که داریم تفاسیر دیگری که داریم تفاسیر ترکیبی است. این تفاسیر، تفاسیر چه بود؟ غیر ترکیبی بود یعنی می‌گفت آقا مراد از قلب این هست ما هم بررسی کردیم ببینیم آیا این‌ها وجود دارد شرعاً یا ندارد که ظاهراً تا این ده تا به دلیلی برنخوریم دلیل قانع‌کننده‌ای که بتوانیم وجوب شرعی این‌ها را اثبات بکنیم. از این به بعد یک مقداری ترکیبی هست. علامه قدس سره در قواعد این جور فرموده «اعتقاد وجوب ما ترک و تحریم ما یفعله و عدم الرضا به» این قلب را این جوری معنا کرده در

قواعد؛ فرموده این مجموع این دو امر است یک: اعتقاد و جوب ما ترکه و تحریم ما یفعله، که این همان معنای اولی بود که از امور غیر ترکیب، تفسیر غیر ترکیبی آن تفسیر اول همین اعتقاد بود. ایشان آن را با تفسیر سوم بود یا چهارم بود که عدم رضا بود جمع کرده فرموده مقصود از قلب مجموعه‌ی این دو تا امر است و عدم الرضا به، این فرمایش قهراً وقتی مفردات آن دلیل نداشت اجتماع آن هم دلیل ندارد ما هیچ‌جا ندیدیم، خود این اجتماع را هیچ‌جا ندیدیم اگر از مفردات بخواهی استفاده بکنی آن هم که دلیل ندارد پس این تفسیر ولو از شخصی مثل علامه قدس سره هست نمی‌توانیم بپذیریم، تفسیر ترکیبی بعد که داریم که حالا می‌شود دوازدهم مثلاً این را حلی قدس سره در کافی فرموده، کافی فقه، آن که برای حلی هست «کراهیة القبیح و العزم علی انکاره متی تمکن منه» بین دو چیز که یکی سابقه دارد در آن غیر ترکیبی‌ها، یکی جدید است کراهیة القبیح، این را داشتیم «و العزم علی انکاره متی تمکن منه»، طبق فرمایش ایشان ظاهراً مرحوم حلی حالا من الان مراجعه‌ی به کافی فعلاً نشد بکنم از عبارت ایشان درمی‌آید گانّ مثل بسیاری از افراد دیگر، از مفسرین و غیر مفسرین این قلب را گذاشتند آخر کار، یعنی مراتب بر خلاف آن‌چه که مشهور است که می‌گویند مرتبه‌ی اولی قلب است مرتبه‌ی دوم لسان است مرتبه‌ی سوم ید است عده‌ای گفتند که نه مرتبه‌ی اول ید است مرتبه‌ی دوم لسان است مرتبه‌ی سوم قلب است. این‌ها می‌گویند وقتی یک منکری دارد دیده می‌شود در خارج است اگر می‌شود با اعمال قدرت، حالا از اول قدرت هم که می‌گوییم معنای آن این نیست که ضرب و شتم و کذا، یعنی اقدام عملی برای این که جلوی او را بگیرد اگر این نشد که اقدام عملی بکنی اقلاً حرف بزنی، بگو نکن، نصیحت کن، اگر این هم نشد در قلبت تصمیم بگیر که هر وقت توان پیدا کردم و اثر داشت می‌کنم یا مرتبه‌ی اول را یا دوم را، پس در قلبت هم کراهت داشته باش، هم تصمیم بگیر که انکار کنی، یعنی انکار عملی، متی ما تمکن منه، هر وقت تمکن پیدا کردی، اگر الان اقدام عملی نمی‌توانی بکنی اقدام لفظی هم نمی‌توانی بکنی در قلبت تصمیم بگیر که هر وقت تمکن پیدا کردی از آن دو تا؛ آن را انجام بدهی، فلذا علی حسب هذا التفسیر این‌ها می‌گویند چه هست؟ این را امر سوم قرار می‌دهند. کراهیتش را ما قبلاً بحث کردیم دلیلی بر کراهیت پیدا نکردیم بگوییم کراهیت، آن که همان بحث قبلی هست، این مطلب اخیرش مهم است که ما حالا چه مراتب امر به معروف را بدانیم و این‌جوری تفسیر کنیم که ان شاء الله بحث آن خواهد آمد، سین هم هست نه سوف، بحث آن خواهد آمد و مع غضّ از آن و صرف نظر از آن، حالا باید ببینیم واقعاً این عزم لازم است ما یک تصمیم جدی‌ای در قلب داشته باشیم که اگر الان شرایط برای ما فراهم نیست که مرتبه‌ی اولی یعنی لسانی و یدی را انجام بدهیم باید این عزم در دل، واجب الهی است واجب شرعی است که حلی دارد می‌فرماید؟ این مسئله که آیا بر ما عزم به این انجام واجبات و ترک محرمات یا عزم به امر به معروف و ترک از منکر واجب است یا نه؟ این را فقها در باب قرض عنوان کردند در باب قرض، که اگر بدهکار الان نمی‌تواند اداء دین کند؛ طلبکار طلب کرده یا اجل و زمانی که برای پراخت قرار داده بودند فرارسیده اما این نمی‌تواند حالا که نمی‌تواند قرضش را ادا بکند؛ آن‌جا گفتند یجب که نیت ادا بکند یا یجب که قصد ادا داشته باشد یا علیه العزم للاداء عند التمکن، این عبارت را دارند.

س: ...

ج: بله حالا آقای چیز می‌فرمایند که وقت...

پس این آدرس را دادم مراجعه می‌فرمایید تا ببینیم آیا ما و یک جهت هم بگوییم که چون

احتیاج به مطالعه دارد برای این مسئله در کلمات قوم ندیدم استدلال کنند ولكن ببینید به آیهی سورهی مبارکه لقمان آیهی 31 گمان می‌کنم باشد «إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (لقمان، 17) به این آیهی شریفه ممکن است که برای این مدعا استدلال بشود که در این آیه یک مقداری آقایان کار بفرمایند ببینیم این دلالت می‌شود تمام بشود؟

و صلی الله علی محمد و آل محمد.